

پژوهشی در تقیه با رویکردی بر نظریات امام خمینی (قدس سره)

ابراهیم صدیقی^۱

۳- چکیده

تقیه در لغت به معنای محفوظ نگاه داشتن شیء است از آنچه به او ضرر و آسیب برساند و در اصطلاح به معنای مخفی نگاه داشتن حق و پنهان نمودن آن از مخالفین است با انجام عملی که مطابق رأی و نظر آن ها باشد.

تقیه حکمی ثانوی است که به جهت شرائط خاصی مشروعیت پیدا می کند و انجام عمل بر طبق آن مجزی است یعنی پس از برطرف شدن محیط تقیه نیازی به اعاده یا قضای عبادتی که بر طبق تقیه انجام شده است نیست.

اگر کسی در محیط تقیه عمل را مطابق مذهب حق انجام دهد اگر چه از حیث تکلیفی معصیت کرده است لکن عمل او صحیح می باشد.

عدم مندوحه و نداشتن راه فرار در مشروعیت و صحت عمل تقیه ای معتبر نیست در نتیجه اگر مکلف راه فرار از عمل تقیه ای داشته باشد لازم نیست از محیط تقیه خارج شود و عمل را مطابق مذهب حق انجام دهد.

کلید واژگان: تقیه، حکم ثانوی، اجزاء، عدم مندوحه، صحت

۱ - استادیار دانشکده الهیات دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

مقدمه

قرآن کریم به ما می آموزد هرگاه جان و عرض و مال مسلمانی در اثر اظهار عقیده به خطر بیفتد لازم است عقیده خویش را مخفی نگاه دارد البته عقل نیز بر لزوم چنین عملی که به آن تقیه می گویند، حکم می کند .

گاهی به منظور جلوگیری از پراکندگی قدرت مسلمانان و تحقق وحدت و یکپارچگی امت اسلامی در مقابل مستکبرین لازم است در اظهار عقیده و انجام برخی اعمال رعایت اعتقادات سایر مسلمین بشود اگر چه در چنین مواقعی ترس بر جان یا مال مطرح نباشد که این خود نیز از آموزه های دینی ماست.

امروزه با توجه به تلاش گسترده استکبار جهانی به سرکردگی امریکا در ایجاد تفرقه میان امت اسلامی خصوصا با به راه انداختن جنگ شیعه و سنی بر ماست که جلوی این توطئه ها را بگیریم و با برخورد و شیوه ای عاقلانه و رعایت حساسیت های دیگران در مسائل اعتقادی و عبادی خصوصا در ایام حج که مسلمین از سراسر جهان به حرمین شریفین، مدینه منوره و مکه مکرمه روی می آورند جلوی توطئه شوم بدخواهان را بگیریم.

در این میان سرلوحه قرار دادن نظریات نادره دهر، احیاءکننده اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه واله) امام خمینی (قدس سره) در مباحث تقیه می تواند روشنگر راه هدایت حق طلبان باشد.

در این جا ذکر این نکته ضروری است که رعایت تقیه منافاتی با حفظ ایمان ندارد زیرا ایمان دارای سه مرحله است مرحله اول آن اعتقاد قلبی و رسوخ ایمان در قلب و جان آدمی است. دومین مرحله آن بر زبان جاری ساختن این اعتقاد قلبی است و مرحله سوم ایمان عمل به آن چیزی است که بدان اعتقاد دارد.

مهمترین مرحله ایمان قلبی است به طوری که دو مرحله دیگر آن شرط کمال ایمان محسوب می شود که در وضعیت عادی و طبیعی ناگزیر هر سه مرحله را باید رعایت نمود اما گاهی به جهت وضعیت خاصی که رخ می دهد ناگزیر باید در عین پابندی قلبی به معتقدات خویش به گونه ای رفتار نماییم تا علاوه بر حفظ جان و عرض خویش از تفرقه و ایجاد شکاف بین امت اسلامی پرهیز نماییم از این رو نباید تقیه را با نفاق و سازش مقایسه نماییم زیرا نفاق کتمان و پنهان نمودن کفر و دشمنی و اظهار ایمان و محبت است و سازش تسلیم طرف مقابل شدن و دست برداشتن از معتقدات است در حالی که تقیه پنهان نمودن اعتقاد حق است به جهت رعایت مصلحت اهم.

اگر چه تقیه با مذهب شیعه به جهت شرایط خاص دوران امامان و خفقان آن دوره گره خورده است لکن این بدان معنی نیست که تقیه تنها در مذهب شیعه مشروعیت داشته باشد بلکه در دیگر مذاهب اسلامی نیز از مشروعیت برخوردار است.

معنای لغوی تقیه

در مورد کلمه تقیه دو احتمال وجود دارد احتمال اول این که این واژه اسم مصدر از فعل ثلاثی مجرد «تقی، یتقی» یا از فعل ثلاثی مزید «اتقی، یتقی» باشد. احتمال دوم این که این واژه مصدر دوم از فعل ثلاثی مزید «اتقی» باشد. در هر صورت این کلمه لفیف مفروق است و ریشه آن (و-ق-ی) که حرف واو به تاء تبدیل شده است.

«فیومی» لغت شناس معروف در این باره می گوید: «وقی الله السوء ... حفظه ... و التقیه و التقوی اسم منه»

«ابن منظور» لغت شناس دیگر واژه تقیه را به عنوان مصدر دوم از فعل ثلاثی مزید «اتقی» نقل می کند و اسم مصدر را تقوی می داند.

در کتاب المنجد «تقی» به معنای «اتقی» آمده است و تقیه مصدر فعل ثلاثی مجرد ذکر شده است و تقوا به عنوان اسم مصدر از فعل ثلاثی مزید نقل شده است.

درباره معنای واژه «وقی» که ریشه کلمه تقیه است «ابن فارس» لغت شناس مشهور می گوید: «وقی: الواو و القاف و الیاء کلمه تدل علی دفع شیء عن شیء بغیره»

بر این اساس کلمه تقیه که مصدر آن است به معنای دفع کردن چیزی از چیزی به واسطه امر ثلاثی است که نتیجه آن حفظ کردن شی است که در کلام فیومی به آن اشاره شد.

«راغب اصفهانی» در بیانی واضح تر می گوید «وقی: الوقایه حفظ الشی مما یوذیه و یضره»

یعنی وقی به معنای حفظ کردن شی از آن چه موجب اذیت آن و ضرر رساندن به او می شود.

البته این حفظ کردن و ایجاد مصونیت غالباً ملازم با مخفی کردن و پنهان کاری است که در بررسی معنای اصطلاحی تقیه به آن اشاره می شود.

معنای اصطلاحی تقیه

شیخ مفید درباره معنای اصطلاحی تقیه می گوید: «التقیه کتمان الحق و ستر الاعتقاد فیه و مکاتمه المخالفین و ترک مظاهرتهم بما یعقب ضرراً فی الدین او الدنیا»

یعنی تقیه مخفی نگاه داشتن حق و پوشاندن اعتقاد و مکتوم و پنهان نمودن آن از مخالفین و آشکار نکردن اموری است که موجب ضرر در دین یا دنیا می شود.

از ظاهر کلام شیخ مفید بر می آید که ایشان تقیه را امری سلبی می داند.

علامه شهرستانی در تعلیقه بر کلام شیخ مفید می گوید: «المراد من التقیة اخفاء امر دینی لخوف الضرر من اظهاره» منظور از تقیه مخفی نگاه داشتن یک مساله دینی است به جهت ترس از ضرری که به جهت اظهار آن وجود دارد.

عبارت ایشان به نوعی اعم از کلام شیخ مفید است زیرا به جای کتمان الحق عبارت اخفاء امر دینی که اعم است به کار برده است.

شیخ انصاری در تعریف این اصطلاح می گوید: «المراد هنا التحفظ عن ضرر الغير بموافقه فی قول او فعل مخالف للحق»

ایشان تقیه را تحفظ از ضرر دیگران می داند که به واسطه موافقت در سخن یا عملی که مخالف با حق است صورت می گیرد وی برخلاف شیخ مفید به جنبه ایجابی می پردازد. لکن هر دو تنها تقیه خوفی و ضرری را مطرح می کنند.

میرزا حسن بجنوردی می گوید: «التقیة عبارة عن اظهار الموافقة مع الغير فی قول او فعل او ترک فعل یجب علیه حذرا من شره الذی یحتمل صدوره بالنسبة الیه او بالنسبة الی من یحبه مع ثبوت کون ذلک القول او ذلک الفعل او ذلک التکرر مخالفا للحق عنده»

به نظر ایشان تقیه عبارت است از اظهار موافقت با دیگری در سخن یا عمل یا ترک عملی که بر او واجب است به جهت در امان ماندن از شری که احتمال دارد از دیگری به او یا کسانی که دوستش دارد برسد. مزیتی که تعریف ایشان دارد این که به هر دو جنبه سلبی و ایجابی اشاره شده است لکن ایراد آن این است که تعریف شامل تقیه مداراتی که هدف از آن جلب دوستی و جلوگیری از تفرقه است، نمی شود.

از مجموع آنچه گفته شده بدست می آید که تقیه عبارت است از مخفی نگاه داشتن امر دینی چه در زمینه مسائل اعتقادی و چه در زمینه مسائل فقهی و اظهار موافقت با

مخالفین چه به صورت زبانی چه به صورت عملی و یا ترک عمل در حالی که آن سخن و یا عمل یا ترک عمل مخالف با مذهب حق باشد و علت این مخفی کاری و اظهار موافقت با مخالفین پیشگیری از شر و ضرر و یا جلوگیری از تفرقه میان صفوف مسلمین است.

مشروعیت تقیه از نظر قرآن

از برخی آیات قرآن کریم مشروعیت تقیه استفاده می شود که به نمونه هایی از آن اشاره می شود:

آیه اول: در سوره آل عمران خداوند می فرماید: «لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقْيَةً»

یعنی افراد با ایمان نباید به جای مومنان کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند و هرکس چنین کند هیچ رابطه ای با خدا ندارد مگر اینکه از آنها بپرهیزد.

خداوند در این آیه مومنان را از برقراری ارتباط با کفار به گونه ای که آنها را ولی و سرپرست خویش قرار دهد نهی می کند و تنها یک مورد را استثناء می کند و آن در صورت تقیه است.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه می گوید: «وفى الاية دلالة ظاهرة على الرخصة فى التقيّة»

علامه طبرسی در تفسیر این آیه می گوید: «هرگاه کفار غالب و مومنین مغلوب باشند و مومن در عدم اظهار موافقت با آنان بتسد در این صورت اظهار مودت و دوستی و مدارات با آنها به جهت تقیه جائز است.»

آیه دوم: در سوره نحل خداوند می فرماید: «من كفر بالله من بعد ايمانه الا من اكره وقلبه مطمئن بالايمان ولكن من شرح بالكفر صدرا فعليه غضب من الله ولهم عذاب عظيم»

یعنی کسانی که بعد از ایمان کافر شوند بجز آنها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است آری آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده اند غضب خدا بر آنها است و عذاب عظیمی در انتظارشان .

البته آنچه در این آیه به آن اشاره شده است عمل کردی است که به جهت اکراه باشد و حال آنکه در تحقق تقیه اکراه معتبر نیست بلکه صرف ترس کافی است لکن باتوجه به اینکه ملاک اکراه و تقیه دفع ضرر است می توان از این آیه برای جواز تقیه نیز استفاده نمود.

آیه سوم: در سوره غافر خداوند می فرماید: «و قال رجل مؤمن من آل فرعون يكتم ايمانه»

یعنی و مرد با ایمانی از آل فرعون که ایمانش را پنهان می داشت.

علامه طباطبائی در تفسیر این آیه می فرماید: «ظاهر سیاق آیه نشان می دهد که «من آل فرعون» صفت اول مرد است و «یکتم ایمانه» صفت دیگر اوست در نتیجه مرد مورد نظر در آیه فردی مصری از خواص فرعون بوده است که آنها از ایمان وی با خبر نبودند زیرا وی به جهت تقیه ایمانش را مخفی نگاه داشته بود»

این آیات اگر چه تقیه در مقابل کفار را مطرح می کند لکن با توجه به ملاک تقیه که تحفظ از غیر است می توان با الغای خصوصیت حکم را به مطلق مخالفین اعم از کفار و غیر کفار تسری داد.

البته برخی آیات نیز وجود دارند که با توجه به تفسیر امامان معنای تقیه از آن استفاده می شود مانند آیه ۲۲ سوره رعد که خداوند می فرماید «و یدرءون بالحسنه السيئه» یعنی بدی را با نیکی می زدایند که امام صادق می فرماید: «الحسنه التقیه و السيئه الاذاعه» یعنی مراد از حسنه در آیه تقیه است و مراد از بدی افشاء کردن است و نیز آیه ۳۴ سوره فصلت که خداوند می فرماید: «ولا تستوی الحسنه و لا السيئه» یعنی حسنه و نیکی با بدی یکسان نیست که امام صادق در تفسیر آن می فرماید: «الحسنه التقیه و السيئه الاذاعه»

مشروعیت تقیه از نظر روایات

از مجموع روایاتی که در باب تقیه ذکر شده است می توان مشروعیت چهار نوع تقیه را ثابت نمود.

۱) تقیه کتمانی ۲) تقیه خوفی ۳) تقیه مداراتی ۴) تقیه اکراهی

مشروعیت تقیه کتمانی

منظور از تقیه کتمانی، تقیه ای است که هدف از آن کتمان و پنهان نمودن اسرار مذهب شیعه و اسرار اهل بیت علیهم السلام می باشد

امام خمینی در این باره می فرماید: «نوعی از تقیه که وجوب نفسی دارد تقیه ای است که در مقابل فاش کردن قرار دارد و به معنای تحفظ و جلوگیری نمودن از فاش شدن اسرار مذهب شیعه و اسرار اهل بیت است. تقیه ای که ائمه علیهم السلام در شان آن تاکید فراوانی داشته اند همین تقیه کتمانی است»

برخی از روایات که در آن تقیه در برابر اذاعه (افشاء) قرار گرفته است ناظر به چنین تقیه ای است از جمله روایت هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام پیرامون آیه شریفه: «و یدرءون بالحسنه السيئه» قال الحسنه التقیه و السيئه الاذاعه»

تعبیری مانند «التقیه من دینی و دین آبائی و لا ایمان لمن لا تقیه له» یعنی تقیه دین من و دین اجداد من است و کسی که تقیه نمی کند ایمان ندارد و «ان تسعه اعشار الدین فی التقیه و لا دین لمن لا تقیه له» یعنی نه دهم دین در تقیه کردن است و کسی که تقیه نمی کند دین ندارد و «لا و الله ما علی وجه الارض شی احب الی من التقیه» یعنی نه به خدا قسم چیزی دوست داشتنی تر از تقیه روی زمین برای من وجود ندارد و امثال آن ناظر به تقیه کتمانی است البته برخی تعبیر لحن تندید دارد مانند روایتی که امام صادق علیه السلام فرمودند: «لیس منا من لم یلزم التقیه و یصوننا عن سفله الرعیه» از ما نیست کسی که تقیه را رعایت نکند و ما را از افراد فرومایه حفظ نماید.

مشروعیت تقیه خوفی

منظور از تقیه خوفی تقیه ای است که به جهت ترس بر جان یا ناموس یا مال خود یا دیگران و حفظ آنها صورت می گیرد در این قسم از تقیه شخص متقی برای حفظ جان یا ناموس یا مال خویش ناچار باید عملی را که مطابق با مذهب مخالفین است انجام دهد مثلاً هنگام سجده، روی فرش سجده کند و یا عملی که مخالف مذهب مخالفین است ترک کند مانند ترک سجده بر تربت امام حسین علیه السلام و یا هنگام قرائت در نماز به جای این که دست ها را رها کند دست بسته نماز بخواند. روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمودند: «کلما خاف المؤمن علی نفسه فیه ضروره فله فیه التقیه»

یعنی در هر موردی که مومن بر جان خویش بترسد و در آن ضرورت باشد مجاز به تقیه است.

البته روایاتی با تعبیر اضطرار وارد شده است که می تواند یک مصداق آن مساله خوف باشد مانند روایت زراره از امام باقر علیه السلام که حضرت فرمودند: «التقیة فی کل ضرورة» و یا «التقیة فی کل شی یضطر الیه ابن آدم»

یعنی تقیه در هر موردی است که ضرورت پیش بیاید و یا تقیه در هر چیزی است که انسان مضطر باشد با توجه به این روایات به دست می آید که در صورت اضطرار تقیه جائز است البته یکی از اسباب اضطرار خوف و ترس است چه خوف بر مال یا جان خویش و یا مال و جان کسی که حفظ آن عقلا یا شرعا واجب است.

ممکن است بگوئیم تنها در موردی تقیه جائز است که ضرورت اقتضاء کند خواه این ضرورت به جهت کتمان اسرار اهل بیت یا به جهت خوف بر جان یا مال و یا به جهت مدارا نمودن با اهل سنت باشد در این صورت اقسام تقیه مصادیق مختلف حالت اضطرار است .

امام خمینی درباره تقیه خوفی می فرماید: «ما يستعمل لاجل الخوف علی النفس و العرض و المال فهذه لیست واجبة لنفسها بل الواجب حفظ النفس عن الوقوع فی الهلکة و تكون التقیة مقدمة لها»

یعنی تقیه ای که به جهت ترس بر جان یا آبرو یا مال استفاده می شود وجوب نفسی ندارد بلکه آنچه واجب است حفظ جان است و تقیه مقدمه آن است.

مشروعیت تقیه مداراتی

مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب امر به معروف و نهی از منکر بابی را تحت عنوان «باب وجوب عشرة العامة بالتقیة» ذکر کرده است که هدف از تقیه حسن معاشرت و مدارا با اهل سنت و جلب محبت و دوستی آنان است که این امر می تواند موجب وحدت مسلمین شود.

روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت میفرمایند: «ایاکم ان تعملوا عملا نعییر به فان ولد السوء یعییر والده بعمله کونوا لمن انقطعتم الیه زینا و لاتکونوا علیه شینا»

یعنی پرهیزید از عملی که ما را به وسیله آن خوار سازید بدرستی که فرزند بد باعمل زشت خود باعث خوار شدن پدرخویش می شود شما برای کسی که به او روی آورده اید زینت باشید و باعث زشتی و آبروریزی او نشوید.

حضرت پس از بیان کلیاتی در این باره به ذکر برخی از مصادیق آن می پردازند و در ادامه روایت می فرمایند: «صلوا فی عشائره و عودوا مرضاهم و اشهدوا جنازهم»

یعنی در نماز جماعت آنها شرکت کنید و از بیماران آنها عیادت نمائید و در تشییع جنازه آن ها حاضر شوید»

حضرت در پایان این روایت به جایگاه رفیع تقیه اشاره می کنند و می فرمایند: «والله ما عبد الله بشیء احب الیه من الخبء قلت وما الخبء قال التقیه»

یعنی به خدا قسم، خداوند به چیزی محبوبتر از تقیه عبادت نشده است

تعبیری هم چون «من صلی معهم فی الصف الاول کان کمن صلی خلف رسول الله (صل الله علیه واله) فی الصف الاول» یعنی کسی که با آنها (اهل سنت) در صف اول نماز بخواند مانند کسی است که پشت سر رسول الله در صف اول نماز خوانده باشد و یا «صل معهم فان المصلی معهم فی الصف الاول کالشاهر سفیه فی سبیل الله» یعنی با آنها (اهل سنت) نماز بخواند بدرستی که نمازگزار با آنها در صف اول همانند کسی است که شمشیرش را در راه خدا کشیده باشد.

حاکمی از جایگاه رفیع تقیه مداراتی دارد زیرا شرکت در نماز جماعت اهل سنت الزامی ندارد لکن تشبیه کسی که در چنین نمازی شرکت کند به نماز با رسول الله حد

اعلی تشویق در این زمینه است، که علاوه بر مشروعیت تقیه مداراتی، مجزی بودن آن را نیز دلالت می کند.

البته مجوز شرکت در جماعت آنها صدق عنوان تقیه است و در مواردی که این عنوان صدق نکند نماز با آنان مشروعیتی ندارد از این جهت روایاتی که مفاد آنها بطلان نماز جماعت با آنان است مانند روایت «لا یقتدی الا باهل الولاية» یعنی اقتدا نمی شود مگر به کسی که اهل ولایت باشد و یا «لا تصل الا خلف من تثق بدینه» و نماز نخوان مگر پشت سر کسی که به دین او اطمینان داری.

و یا روایتی که از امام سؤال می شود «أیجوز الصلاة خلف من وقف علی ابیک وجدک؟ فاجاب: لا تصل وراءه» یعنی آبا جایز است پشت سر کسی که بر پدر و جد شما توقف نموده و آنها را قبول ندارد نماز خواند و امام می فرماید نماز پشت سر آنها نخوانید و در سوال مشابه که زراره از امام باقر علیه السلام سوال می کند «عن الصلاة خلف المخالفین؟ فقال ما هم عندی الا بمنزلة الجدر» یعنی نماز خواندن پشت سر مخالفین به منزله نماز بر دیوار، یعنی باطل است، همه این روایات حمل می شود بر مواردی که بدون مجوز تقیه بخواهیم به آنها اقتدا کنیم.

امام خمینی به فلسفه تقیه مداراتی اشاره می کنند و می فرمایند «المراد بالتقیة مداراة ان یکون المطلوب فیها نفس شمل الکلمة و وحدتها بتجیب المخالفین و جرمودتهم من غیر خوف ضرر کما فی التقیة خوفا»

یعنی منظور از تقیه مداراتی تقیه ای است که مطلوب در آن صرف وحدت کلمه است به واسطه اظهار دوستی و جلب مودت آنها بدون آنکه ترس و خوفی در کار باشد که باین نوع تقیه از پراکندگی قدرت مسلمین جلوگیری می شود و وسیله ای برای ایجاد وحدت و یکپارچگی میان امت اسلامی فراهم می شود. جایگاه و

ضرورت چنین تقیه ای امروز بیش از هر زمان دیگر خصوصا در ایام حج و عمره در حرمین شریفین که محل تجمع مسلمانان است، احساس می شود.

مشروعیت تقیه اکراهی

امام خمینی ضمن بیان اقسام تقیه می فرماید «منها کونها کسائر الاعذار و الضرورات فرخست للضرورة و الاضطرار ویدخل فیها التقیه الاکراهیه»

نوعی از تقیه، تقیه ای است که به جهت عذر و ضرورت مجاز می شود و باتوجه به اینکه ملاک کلی در مشروعیت تقیه تحقیق عنوان اضطرار است بحث تقیه اکراهی می تواند به عنوان زیر مجموعه عنوان اضطرار مطرح شود که در کلام امام به این موضوع با تعبیر «یدخل فیها التقیه الاکراهیه» اشاره شده است.

در مورد تقیه اکراهی به دو دسته از روایات می توان تمسک جست دسته اول روایاتی که عنوان اضطرار در آنها لحاظ شده است مانند روایت «التقیه فی کل ضروره» و یا «التقیه فی کل شی یضطر الیه ابن ادم» با این تقریب که شخص مکره در انجام عمل تقیه ای مضطر است و ضرورت او را به انجام این اعمال وادار کرده است.

امام خمینی در این باره می فرماید: «لا شبهه فی ان المکره یکون ملجا و مضطرا الی اتیان ما اکره علیه عرفا وتكون الضرورة الجاته الی ایتانه و الا لما یاتمر بامر المکره فهو ضروره فیها التقیه»

یعنی شخص مکره به جهت ضرورت، مجبور و مضطر به انجام آن عمل اکراهی شده است و الا امر و فرمان مکره را نمی پذیرفت پس این ضرورت است و در آن تقیه است.

دسته دوم روایاتی است که در توجیه رفتار عمار در مورد درخواست مشرکین آمده است مانند روایتی که امام صادق می فرماید: «ان التقیه ترس المومن ولا ایمان لمن

لا تقيئه له فقلت له: جعلت فداك قول الله تبارك و تعالی «الا من اكره و قلبه مطمئن بالایمان» قال و هل التقيئه الا هذا»

یعنی تقيه سپر مومن است و کسی که تقيه نمی کند ایمان ندارد به حضرت عرض کردم فدایتان شوم قول خداوند که می فرماید، «مگر مکره شود در حالی که قلبش به ایمان مطمئن است» حضرت فرمودند آیا تقيه غیر از این است.

امام خمینی پیرامون تعبیر «هل التقيئه الا هذا» می فرماید دو احتمال وجود دارد .

احتمال اول اینکه بگوئیم اکراه حقیقتاً تقيه است احتمال دوم اینکه از باب مبالغه باشد به این معنا که تقيه چیزی جز اکراه نیست مانند تعبیر هل الاسد الازید که در این صورت، اکراه از نظر حکم، حکم تقيه را دارد.

البته با توجه به معنای وسیع واژه تقيه، در موارد اکراه نیز تقيه را می توان به کار برد.

امام خمینی در این باره می فرماید: «ان التقيئه اعم لغه فانها بمعنى التجنب و التحذر و المخافه فصدقت على التحرز من كل مكروه و شر فاذا اكرهه على امر فاتی به تجنبا من شره يصدق عرفا و لغه انه فعله تقيه و اتقاء»

یعنی تقيه از نظر لغت اعم است و به معنای دوری و اجتناب و ترس است لذا بر دوری از هر امر مکروه و شری صدق می کند پس اگر شخصی را بر امر مکروهی وادار کنند و وی آن کار را به جهت دوری از شر مکروه انجام دهد در این صورت عرفاً ولغه صدق می کند که بگوئیم آن کار را به جهت تقيه و پرهیز انجام داده است.

مستثنیات تقيه

هرگاه تقيه منافات با فلسفه تشریح آن داشته باشد در چنین مواردی تقيه نامشروع است که به دو مورد اشاره می کنیم:

تقیه مفسد دین

امام خمینی در این باره می فرماید: «انما شرعت التقیه لبقاء المذهب الحق و لولاها لصارت تلك الاقلیه المحقّه فی معرض الزوال و الاضمحلال و الهضم فی الاکثریه الباطله و تجویزها لمحو المذهب و الدین خلاف غرض الشارع الاقدس»

مشروعیت تقیه به جهت بقای مذهب حق (شیع) می باشد که اگر تقیه نباشد این اقلیت محق در معرض زوال و نابودی قرار می گیرند و در اکثریت باطل هضم می شوند در نتیجه تجویز تقیه در جائی که منجر به محو مذهب و دین بشود خلاف غرض شارع مقدس می باشد.

در موثقه مسعده بن صدقه از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت می فرمایند: «... فكل شيء يعمل المومن بينهم لمكان التقیه مما لا یودی الی الفساد فی الدین فانه جائز»

یعنی هرچیزی را که مومن به جهت تقیه در میان آنها انجام میدهد به شرط این که منجر به فساد در دین نشود جایز است.

امام خمینی در جایی که مکره (بافتح) از شخصیت های بارز مذهبی باشد و عمل تقیه ای وی باعث هتک حرمت مذهب شود تقیه را از وی نمی پذیرد و می فرماید: «یشکل تحکیم الادله فیما اذا كان المکره بالفتح من الشخصیات البارزه الدینیة فی نظر الخلق بحیث یكون ارتکابه لبعض القبایح موجبا لهتک حرمة المذهب و وهن عقاید اهله»

یعنی هرگاه مکره از شخصیت های بارز دینی در نزد مردم باشد به طوری که انجام برخی کارهای زشت از سوی او موجب هتک حرمت مذهب و وهن عقائد شود در این صورت نمی توان قائل به حکومت ادله تقیه بر ادله اولیه شد و

بر همین اساس ایشان می فرماید اگر متقی از کسانی باشد که در نظر مردم جایگاه خاصی دارد و وادار بر شرب خمر یا زنا شود نمی توان به ادله تقیه یا حدیث رفع برای جواز این عمل تمسک جست.

حال چنانچه تقیه منجر به زوال اصلی از اصول اسلام یا مذهب و یا زوال یکی از ضروریات دین بشود مثلا به خاطر تقیه بخواهیم حکمی از احکام ارث یا طلاق را تغییر دهیم در چنین حالتی تقیه جائز نیست و یا اینکه حرام از محرماتی باشد که در نظر شارع از اهمیت خاصی برخوردار است مثل حرمت کعبه و حرمت قبر رسول الله که در چنین مواردی نمی توان با تمسک به ادله تقیه حکم به جواز تخریب کعبه و یا قبر رسول الله داد.

امام خمینی در این باره می فرماید: «ان القول بحکومه نفی الحرج او الضرر و غیرهما علی ادلتها بمجرد تحقق عنوان الحرج و الاضرار والاکراه و الضرر و التقیه بعید عن مذاق الشرع غایته» یعنی در مواردی که واجب از واجباتی است که در نظر شارع از اهمیت ویژه ای برخوردار است نمی توان قائل به حکومت لاحرج واضطرار و اکراه و لا ضرر و تقیه بر ادله احکام اولیه شد و حکم به جواز در آن موارد داد.

برهمن اساس مجتهد نمی تواند به جهت تقیه فتوا به حرمت چیزی که حرام نیست و یا فتوا به وجوب چیزی که واجب نیست بدهد زیرا عمومات و اطلاقات تقیه منصرف از این موارد است.

مرحوم بجنوردی در این باره می گوید: «لا يجوز له الافتاء بمجرد خوف الضرر كما كان له ذلك في مقام العمل خصوصا اذا كان المفتي ممن يتبعه العموم و خصوصا اذا كان طول حياته لا يمكن له الرجوع عن فتواه فيبقى هذا الحكم و الفتوى الباطلة محل الاعتبار و مورد عمل العموم علی مرالدهور»

یعنی مجتهد نمی تواند به صرف خوف ضرر فتوا بر خلاف حق و بر اساس تقیه بدهد خصوصا اگر مفتی از کسانی باشد که عموم مردم از وی تبعیت می کنند و خصوصا اگر در طول عمر فرصتی برای رجوع از فتوایش برای او پیش نیاید و در نتیجه چنین حکم و فتوای باطلی در طول زمان مورد عمل همگانی قرار گیرد.

تقیه منجر به قتل

از جمله مواردی که تقیه در آن جایز نیست تقیه ای است که منجر به قتل شود زیرا فلسفه تشریح تقیه حفظ جان افراد است حال اگر قرار باشد به جهت تقیه خونی ریخته شود چنین تقیه ای با فلسفه تشریح آن منافات دارد.

روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که حضرت فرموده اند: «انما جعلت التقیه لیحقن بهالدم فاذا بلغ الدم فلیس تقیه»

یعنی تقیه به جهت حفظ خون و حفظ جان افراد قرار داده شده است پس هرگاه تقیه به ریختن خون منجر شود در این صورت جایز نیست.

در بعضی روایات تعبیر « فاذا بلغت التقیه الدم فلا تقیه » آمده است.

سوالی که در اینجا مطرح است اینکه مراد از «فلا تقیه» یا «لیس تقیه» چیست آیا مراد حرمت تقیه است یا عدم وجوب آن چون نفی عنوان تقیه، به نحو ادعائی است و لذا مصححی برای این نفی لازم است

احتمال اول اینکه مراد حرمت شرعی تقیه باشد همانند تعبیر «فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج» که مراد حرمت این امور در حج است و چیزی که حرمت شرعی داشته باشد تمام طرق وجود و تحقق آن مسدود شده است لذا صحیح است که بگوئیم تحقیق ندارد.

احتمال دوم اینکه مصحح برای این تعبیر، نفی حکم تقیه باشد به این معنا که حکم تقیه که وجوب است در جایی که منجر به قتل شود این حکم برداشته شده است همانند تعبیر «الارضاع بعد فطام». که مراد نفی حکم رضاع و خویشاوندی سببی است بعد از دوران شیر گرفتن (یعنی خویشاوندی سببی، به سبب شیرخوارگی در صورتی است که قبل از دو سال، دوران شیر خوارگی باشد)

امام خمینی ضمن بیان هر دو احتمال می فرماید احتمال اول ارجح است اگر نگوئیم که متعین است به جهت فهم عرف و مناسبت حکم و موضوع و اینکه سیاق روایت در مقام بیان اهمیت خون انسان است و نفی وجوب این غرض را تأمین نمی کند بلکه این غرض از طریق تحریم تقیه حاصل می شود.

تأثیر مخالفت با تقیه در بطلان عمل

هرگاه در موردی که تقیه واجب است مکلف تقیه را ترک کند و عمل را مطابق با مامور به واقعی انجام دهد آیا ترک تقیه علاوه بر حرمت و استحقاق عقوبت به جهت مخالفت و ترک واجب موجب فساد و بطلان عمل نیز می شود؟

مرحوم شیخ انصاری در این باره می فرماید: «ان نفس ترک التقیه فی جزء العمل او فی شرطه او فی مانعه لا یوجب بنفسه الا استحقاق العقاب علی ترکها فان لزم من ذلک ما یوجب بمقتضی القواعد بطلان الفعل بطل و الا فلا»

یعنی صرف ترک تقیه خواه ترک تقیه به جهت جزء عمل یا شرط عمل یا انجام مانع باشد به خودی خود تنها استحقاق عقاب را در پی دارد (یعنی حرمت تکلیفی) و بطلان عمل به مقتضای قواعد بستگی دارد که اگر قواعد اقتضای بطلان را داشته باشد عمل باطل می شود والا عمل باطل نمی شود. براین اساس ایشان قائل به تفصیل می شوند که در برخی موارد ترک تقیه را باعث بطلان عمل می دانند مثل جایی که بر تربت سجده نماید در حالی که به خاطر تقیه می بایست چنین سجده ای را ترک کند

ایشان دلیل بطلان را نهی از چنین سجده ای می دانند و انجام عبادت با جزء منهی رباطل می داند و در برخی موارد ترک تقیه را باعث بطلان نمی دانند مانند جایی که بواسطه تقیه می بایست دست بسته نماز بخواند اما تکتف را ترک نماید.

شاید مبنای تفصیل مرحوم شیخ انصاری بر این اساس باشد که در جایی که عمل خلاف تقیه متحد با مامور به باشد مثل سجده بر تربت در این صورت چون چنین سجده ای منهی عنه است لذا صلاحیت ندارد تا جزء عبادت قرار گیرد در نتیجه نماز در صورت سجده بر تربت در جایی که خلاف تقیه باشد باطل است اما در صورتی که عمل خلاف تقیه متحد با مامور به نباشد مثل ترک تکتف، در این صورت چون نهی به عمل خارج از عبادت تعلق گرفته است همانند نهی از نگاه به اجنبی در حال نماز که چنین نهی ای موجب بطلان نماز نمی شود.

امام خمینی ضمن رد تفصیل مرحوم شیخ انصاری می فرماید: «لو ترک التقیه واتی بالعمل علی خلافها فمقتضی القواعد صحتہ سوا قلنا بانها واجبه او الاذاعه محرمة..... لان الامر بالتقیه لا یوجب النهی عن العمل..... لما حقق فی محله من ان الامر بالشیء لا یقتضی النهی عن ضده.....»

یعنی هر گاه مکلف عمل تقیه ای را ترک کند و عمل را بر اساس مامور به واقعی انجام دهد مقتضای قواعد، صحت عمل است زیرا امر به تقیه موجب نهی از عمل غیر تقیه ای نمی شود چون امر به شیء مقتضی نهی از ضد نیست.

یکی از مواقیت احرام عقیق است که اول آن مسلخ، وسط آن غمره و آخر آن ذات عرق است که طبق نظر شیعه از هرکجا محرم شویم احرام صحیح است لکن اهل سنت ذات عرق را میقات می دانند حال اگر به جهت تقیه لازم شود که از میقات اهل سنت یعنی ذات عرق محرم شویم اگر خلاف تقیه انجام دهیم و از مسلخ یا غمره محرم شویم آیا چنین احرامی صحیح است؟

امام خمینی در این باره می فرماید: «لو اقتضت التقیه عدم الاحرام من اوله و التأخیر الی ذات العرق فالاحوط التأخیر بل عدم الجواز لا یخلو من وجه»

یعنی اگر تقیه اقتضا کند که از اول عقیق محرم نشویم و احرام را تا ذات العرق به تأخیر بیندازیم احوط تأخیر است بلکه عدم جواز خالی از وجه نیست.

ایشان بر کلام سید در عروه که می فرماید: «یجوز فی حال التقیه الاحرام من اوله قبل ذات عرق (فانه میقات العامه) اشکال می کنند و می فرماید: «الاحوط ترک ذلک و تأخیر الاحرام الی ذات العرق بل عدم جواز ما ذکره و جعله اولی لا یخلو من قوه»

بر اساس مبانی که امام در بحث تقیه مطرح کرده اند باید بگوئیم چنانچه فرد قبل از ذات عرق محرم شود ولو اینکه خلاف تقیه عمل کرده است و از این جهت استحقاق عقاب دارد لکن احرام او باید صحیح باشد چون امر به شی طبق مبنای امام، اقتضای نهی از ضد را ندارد و برای عبادی شدن عمل نیاز به امر نداریم که بگوئیم به جهت تقیه، احرام قبل از ذات عرق امر ندارد چون برای عبادی شدن عمل، راههای دیگری از جمله قصد محبوبیت ذاتی عمل وجود دارد حال این سول پیش می آید که چرا احرام قبل از ذات عرق در حال تقیه جائز نباشد آیا مراد از عدم جواز، عدم جواز تکلیفی است یعنی صرفاً کار حرامی مرتکب شده است و یا اینکه مراد از عدم جواز، حرمت وضعی و عدم صحت احرام می باشد که در این صورت با مبنای ایشان در بحث تقیه سازگار نیست.

در بحث وقوف به عرفات امام خمینی می فرمایند: «لو ثبت هلال ذی الحجه عند القاضی من العامه و حکم به و لم یثبت عندنا فان امکن العمل علی طبق المذهب الحق بلا تقیه و خوف و جب، والا وجبت التبعیه عنهم و صح الحج لو لم تتبین المخالفه للواقع بل لا یبعد الصحه مع العلم بالمخالفه و لا تجوز المخالفه بل فی صحه الحج مع مخالفه التقیه اشکال»

یعنی هرگاه هلال ماه ذی الحجه نزد قاضی اهل سنت ثابت شود و حکم به اول ماه ذی حجه کند در حالی که در نزد ما ثابت نشده است چنانچه بتوان بر طبق مذهب حق بدون تقیه و خوف عمل کرد واجب است عمل بر طبق مذهب حق والا چنانچه تقیه و خوف باشد باید از حکم قاضی اهل سنت تبعیت نمود و مخالفت جایز نیست بلکه در صحت حجی که مخالفت با تقیه شده باشد اشکال است.

در کلام امام دو مساله قابل تامل است اول اینکه «لاتجوز المخالفة که ظاهر لا تجوز حرمت مخالفت با تقیه است دوم اینکه «فی صحه الحج مع مخالفة التقیه اشکال که مراد عدم صحت حجی است که در وقوف آن مخالف تقیه عمل شده باشد حال این سوال مطرح می شود که با توجه به مبنای امام در بحث تقیه چرا چنین حجی صحت آن مورد اشکال واقع شده است در حالی که اگر مامور به واقعی را انجام داده باشد دلیلی بر عدم صحت نداریم زیرا طبق مبنای امام امر به شیء مقتضی نهی از ضد آن نیست که بخواهیم بگوئیم عبادتی که خلاف تقیه باشد باطل است.

مجزی بودن عمل تقیه ای

یکی از مباحث مهم تقیه مساله تربت آثار صحت بر عمل تقیه ای است که بخشی از این آثار مربوط به اجزاء و مساله عدم قضا و عدم اعاده است که چنانچه وضعیت تقیه در وقت و یا خارج وقت از بین برود عمل تقیه ای مجزی است و نیازی به اعاده یا قضاء نیست و بخشی مربوط به آثار دیگر صحت است.

باتوجه به اینکه عمل تقیه ای در واقع یک نوع ماموربه اضطراری و ثانوی محسوب می شود و انجام ماموربه ثانوی مجزی از انجام مامور به اولی است خواه اضطرار در وقت و یا خارج وقت مرتفع شود در این صورت عدم نیاز به اعاده و یا قضا مطابق قاعده است

البته اجزاء بر اساس روایات نیز قابل اثبات است که به چند دسته از آنها می توان اشاره نمود:

دسته اول روایاتی است که در آن تعبیر اضطرار وارد شده است مانند صحیحہ فضلاء که معمر بن یحیی بن سام و محمد بن مسلم وزراه نقل می کنند که: «سمعنا ابا جعفر علیه السلام يقول التقیة فی کل شیء یضطر الیه ابن ادم فقط احله الله له» تقریب استدلال به این روایت چنین است که بگوئیم مراد از حلیت تنها حلیت تکلیفی نیست بلکه اعم از وضعی و تکلیفی است و حلیت وضعی همان صحت عمل است و در نتیجه عمل تقیه ای مجزی از واقع است و نیازی به قضاء یا اعاده ندارد

امام خمینی در این باره می فرماید: «لا تكون الحلیة قرینة علی تخصیص کل شیء بالتکلیفیات ضرورة ان الحلیة اعم من التکلیفیة و الوضعیة الا ترى ان قوله تعالی «احل الله البیع» ظاهر فی الوضع»

یعنی واژه احل دلیل بر اینکه مراد از حلیت، حلیت تکلیفی باشد نیست بلکه حلیت اعم از تکلیفی و وضعی است همانطور که در آیه شریفه «احل الله البیع» مراد از حلیت، حلیت وضعی است یعنی ترتب آثار صحت بر بیع

دسته دوم روایاتی است که دلالت بر جواز عمل تقیه ای دارد مادامی که منجر به فساد در دین نشود مانند موثقه مسعده بن صدقه که از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: «فکل شیء یعمل المومن بینهم لمکان التقیة مما لا یودی الا الفساد فی الدین فانه جائز»

استدلال به این روایت مبنی بر این است که مراد از جواز اعم از جواز تکلیفی و وضعی باشد.

امام خمینی در این باره می فرماید: «لا ريب في ان الجواز هو المضي و كون الشيء مرخصا فيه تكليفا و وضعه فيستفاد منه صحة العمل و مضيه و هذا نظير قوله الصلح جائز بين المسلمين فلا يختص بالتكليف بل يعم الوضعي فتكفير المومن في صلاته..... يكون جائزا نافذا ماضيا لدى الشرع حال التقية فتسقط الاوامر المتعلقة بالطبايع بالفرد الماتي به تقية»

یعنی جواز به معنای عبور و این که این شیء ممنوعیتی ندارد و مرخص است هم از حیث تکلیفی و هم از حیث وضعی در نتیجه عملی که تقیه ای انجام شده است صحیح خواهد بود و تعبیر جائز در روایت همانند تعبیر جائز در «الصلح جائز بین المسلمین» است که اعم از جواز تکلیفی و وضعی است در نتیجه امر، به واسطه انجام فرد تقیه ای ساقط می شود.

نکته ای که در این روایت وجود دارد اینکه صحت عمل اختصاص به تقیه خوفی و اضطراری ندارد بلکه شامل تقیه مداراتی نیز می شود.

دسته سوم روایاتی است که در باب تقیه مداراتی وارد شده است مانند روایت هشام از امام صادق علیه السلام که حضرت فرمودند:

«..... لا تكونوا علينا شيئا صلوا في عشائهم..... والله ما عبد الله بشيء احب اليه من الخباء قلت ما الخباء قال التقية»

تعبیر صلوا فی عشائهم حاکی از این است که نماز را با آنها برگزار کنیم که طبیعی است چنین نمازی فاقد بعضی از شرائط و یا همراه با بعضی موانع خواهد در عین حال از چنین عمل تقیه ای به عنوان محبوب ترین عمل یاد شده است که دلالت واضحی بر صحت عمل تقیه ای دارد.

و نیز روایتی که حماد بن عثمان از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: «من صلی معهم فی الصف الاول کان کمن صلی خلف رسول الله (صلی الله علیه واله) فی الصف الاول»

نماز با پیامبر علاوه بر فضیلتی که دارد، نماز صحیحی نیز هست در نتیجه نماز تقيه ای صحیح خواهد بود .

تحقق سایر آثار صحت در عمل تقيه ای

بحث تحقق آثار صحت در دو مقام قابل بررسی است مقام اول بحث اجزاء است که بررسی شد مقام دوم بحث آثار صحت غیر از اثر اجزاء یعنی عدم اعاده و عدم قضا است مثلاً اگر کسی وضوی تقيه ای بگیرد و به جهت تقيه نماز تقيه ای بخواند این وضو در محیط تقيه ای شرط صحت نماز را که طهارت است محقق می سازد اما اگر از محیط تقيه خارج شدیم آیامی توان با وضو تقيه ای کارهایی که نیاز به طهارت دارد انجام داد و برای مس قرآن مجید مثلاً نیاز به وضوی صحیح نداریم؟ و یا در بحث معاملات چنانچه به جهت تقيه طلاق انجام شد آیا آثار طلاق صحیح ولو اینکه تقيه مرتفع شود بار می شود؟

برخی معتقدند مقتضای قواعد اولیه عدم ترتب آثار صحت بر چنین طلاق یا وضویی است چون موضوع اثر شرعی، عبادت یا معامله صحیح است و وضوی تقيه ای یا طلاق تقيه ای به حسب واقع وضو یا طلاق صحیح نیست و شارع تنها به جهت تقيه برای دفع ضرر و یا مدارا آن راجاز شمرده است.

شیخ انصاری در این باره می فرماید: «مقتضی القاعده عدم ترتیب الاثار لان اوامر التقیه لاتدل ازید من وجوب التحرز عن الضرر واما الاثار المترتبة علی العمل الواقعی فلا»

لکن امام خمینی ضمن رد نظر شیخ انصاری با استناد به روایات مطلق که مجوز کلی برای تقیه است مانند روایت «التقیه فی کل شیء یضطر الیه ابن ادم فقد احله الله» و روایت «کل شیء یمعمل المؤمن بینهم لِمکان التقیه مما لایودی الی الفساد فی الدین فهو جائز» و نیز روایاتی که در خصوص وضو تقیه ای وارد شده است می فرماید جمیع آثار بار میشود لذا چنانچه تقیه کننده وضو تقیه ای بگیرد تا زمانی که محدث نشده است می تواند با آن وضو کارهایی را که نیاز به طهارت دارد انجام دهد و یا به جهت تقیه همسرش را طلاق دهد آثار طلاق واقعی یعنی جدایی بار می شود.

عدم اعتبار عدم مندوحه در تقیه

منظور از مندوحه قدرت و تمکن مکلف از انجام دادن عمل است به صورت تام الاجزاء و الشرائط و بدون موانع براساس آنچه مامور به واقعی مکلف است در مکان و یا زمانی که شرائط تقیه وجود نداشته باشد مثلاً به جای اینکه به مسجد النبی بیاید و در آنجا نماز تقیه ای بخواند در هتل نماز را بر طبق مذهب حق بخواند و یا به جای اینکه اول وقت نماز تقیه ای بخواند، خواندن نماز را به تاخیر بیندازد و در زمان دیگری نماز را طبق مذهب حق بخواند.

سوالی که مطرح است اینکه آیا مجوز تقیه و ترتب آثار صحت و اجزاء بر عمل تقیه ای مشروط به این است که مکلف راه فرار و مندوحه ای از انجام عمل صحیح جامع الشرائط نداشته باشد و یا اینکه مندوحه معتبر نیست و اگر چه راه فرار برای مکلف فراهم باشد لکن لازم نیست خود را از محیط تقیه خارج کند و یا از اول وارد محیط تقیه نشود بلکه اگر در چنین محیطی وارد شد و عمل تقیه ای را انجام داد آثار صحت و سقوط تکلیف و عدم لزوم قضا و اعاده بر آن بار می شود؟

امام خمینی در این باره قائل به تفصیل هستند و می فرمایند:

چنانچه تقیه از غیر مخالفین (غیر اهل سنت) به جهت اضطرار باشد در این صورت عدم مندوحه معتبر است لذا چنانچه بتواند با حيله ای از مکان تقیه خارج شود می بایست عمل را موافق با حق انجام دهد زیرا (الضرورات تنقذ بقدرها) و این شخصی که راه فرار دارد عمل تقیه ای او صحیح نیست اما چنانچه تقیه از مخالفین (اهل سنت) باشد ولو راه فرار و مندوحه ای هم داشته باشد لازم نیست خود را از محیط تقیه خارج کند بلکه راجح است که عمل را در همان مکان تقیه ای انجام دهد و لازم نیست مکان خویش را تغییر دهد زیرا روایاتی که ما را تشویق به شرکت در جماعت آنها و حضور در نماز جماعت آنها می کند با بکار بردن حيله و خارج شدن از محل تقیه منافات دارد.

امام خمینی بر اساس اینکه عدم مندوحه را در مقابل مخالفین معتبر نمی دانند در بحث سجده بر روی فرش می فرمایند:

«در مسجد النبی صلی الله علیه و اله سجده روی فرشهای مسجد مانع ندارد و گذاردن مهر جائز نیست و لازم نیست در جایی که سنگ است نماز بخوانند»

اینکه امام می فرمایند سجده روی فرشهای مسجد مانع ندارد زیرا تقیه مداراتی اقتضاء می کند که همانند آنها بر فرش سجده کنیم و اینکه گذاردن مهر را جائز نمی دانند چون خلاف تقیه است و مخالفت با تقیه حرام است

اما اینکه فرموده اند لازم نیست در جایی که سنگ است نماز بخوانند بر این اساس است که ایشان در تقیه در مقابل مخالفین عدم مندوحه را شرط نمی دانند.

ایشان بر همین اساس می فرمایند: «در مسجد النبی صلی الله علیه و اله بعد از اتمام نماز جماعت می توان روی فرشهای مسجد سجده نمود و لازم نیست نمازگزار بجای دیگر که سنگ فرش است برود»

عدم لزوم رفتن به جای دیگر که بتوان محل مناسبی برای سجده فراهم نمود به جهت این است که ایشان در تقیه عدم مندوحه را معتبر نمی دانند البته باید محیط و فضا، محیط و فضای تقیه ای و لو تقیه مداراتی باشد و بر این اساس می فرماید: «اگر کسی در مساجد مکه معظمه و مدینه منوره هنگام نماز جماعت و بعد از آنکه نمازگزاران هنوز در مسجد هستند وارد شد لازم نیست برای رعایت ما یصح السجود به جای دیگر برود»

در مساله فوق ایشان قید «بعد از آنکه نمازگزاران هنوز در مسجد هستند» را آورده اند تا اشاره به فضا و محیط تقیه داشته باشند که در چنین حالتی لازم نیست به مکانی برویم که بتوان بر ما یصح السجود سجده کرد چون در تقیه ولو مداراتی طبق مبنای ایشان عدم مندوحه معتبر نیست.

نتیجه گیری

آنچه از مجموع مباحث تقیه به دست آمد اینکه عملی که بر اساس تقیه انجام شده باشد صحیح است خواه اختلاف با آنها (اهل سنت) به جهت اختلاف در حکم باشد مانند وضو طبق رأی اهل سنت و یا اختلاف در موضوع خارجی مانند وقوف در عرفات به جهت ثبوت هلال در نزد آنها و این مطلب با بررسی وضعیت شیعیان در عصر ائمه (علیهم السلام) نیز به دست می آید در دورانی که شیعه در تقیه به سر می برده و همراه با امرای حاج که از سوی خلفای جور منصوب شده بودند حج به جا می آوردند و مسلم در طول این سال ها ایامی به عنوان ایام شک نیز بوده است لکن ائمه (علیهم السلام) هیچگونه رهنمودی مبنی بر تخلف از آنها و یا لزوم اعاده ی حج بر اساس ثبوت هلال در نزد شیعه نداشته اند و در این مساله فرقی نمی کند که علم به خلاف داشته باشیم یا فقط شک به خلاف.

چون مقتضای اطلاق ادله تقیه، مجزی بودن عمل تقیه ای است حتی در صورتی که علم به خلاف داشته باشیم لذا وضوء به طریقه آنها و نماز با آنها با اینکه خلاف حکم واقعی اولی است صحیح می باشد.

براین اساس حجاج شیعه در ایام حج بدون هیچ گونه دلهره و اضطرابی می توانند بر اساس حکم حاکمان اهل سنت عمل کنند و همانند آنها وقوف به عرفات داشته و اعمال منی را در روزی که آنها به عنوان عید قربان اعلام می کنند انجام دهند. و در مسجد النبوی روی فرش ها سجده نمایند و نیازی به اعاده حج یا نماز نیست.

پی نوشت

- ۱- المصباح المنیر: ۲۵۷
- ۲- لسان العرب، ج ۱۵: ۴۰۲^۱
- ۳- المنجد: ۹۱۵
- ۴- معجم المقاییس اللغه ج ۲: ۶۴۱
- ۵- مفردات الفاظ القرآن: ۵۳۱
- ۶- تصحیح اعتقادات الامامیه: ۱۳۷
- ۷- اوائل المقالات: ۲۱۵
- ۸- رسائل فقیهیه: ۷۱
- ۹- القواعد الفقیهیه، ج ۵: ۴۳
- ۱۰- آل عمران: ۲۸
- ۱۱- المیزان، ج ۳: ۱۵۳
- ۱۲- مجمع البیان، ج ۲: ۷۳۰
- ۱۳- -نحل: ۱۰۶
- ۱۴- غافر: ۲۸
- ۱۵- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷: ۳۲۸
- ۱۶- وسائل الشیعہ، ج ۱۶، کتاب امر به معروف، باب ۲۴، حدیث ۱
- ۱۷- همان، حدیث ۹
- ۱۸- الرسائل، ج ۲: ۱۸۵
- ۱۹- وسائل الشیعہ، ج ۱۶، کتاب امر به معروف، باب ۲۴، حدیث ۱
- ۲۰- همان، حدیث ۴
- ۲۱- همان، حدیث ۳
- ۲۲- همان، حدیث ۹
- ۲۳- همان، حدیث ۲۱
- ۲۴- مستدرک الوسائل، جلد ۱۲، کتاب امر به معروف، باب ۲۴، حدیث ۲
و وسائل الشیعہ، ج ۲۳، کتاب الایمان، باب ۱۲، حدیث ۱۶
- ۲۵- وسائل الشیعہ، ج ۱۶، کتاب امر به معروف، باب ۲۵، حدیث ۱ و ۲

- ۲۶- همان، حدیث ۳
- ۲۷- الرسائل، ج ۲: ۱۸۴
- ۲۸- وسائل الشیعه، ج ۱۶، کتاب امر به معروف، باب ۲۶، حدیث ۲
- ۲۹- همان: همان
- ۳۰- همان، ج ۸، باب صلاه الجماعه، باب ۵، حدیث ۱ و ۴
- ۳۱- همان، حدیث ۶
- ۳۲- همان، باب ۱۱، حدیث ۶
- ۳۳- همان، حدیث ۸
- ۳۴- همان، باب ۱۰، حدیث ۵
- ۳۵- همان، حدیث ۱
- ۳۶- الرسائل، ج ۲: ۱۷۴
- ۳۷- همان: همان
- ۳۸- وسائل الشیعه، ج ۱۶، کتاب امر به معروف، باب ۲۵، حدیث ۱
- ۳۹- همان، حدیث ۲
- ۴۰- المكاسب المحرمه، ج ۲: ۱۵۱
- ۴۱- نحل: ۱۰۶
- ۴۲- وسائل الشیعه، ج ۱۶، کتاب امر به معروف، باب ۲۹، حدیث ۶
- ۴۳- المكاسب المحرمه، ج ۲: ۱۵۱
- ۴۴- همان: ۱۵۰
- ۴۵- همان: ۱۴۸-۱۴۷
- ۴۶- وسائل الشیعه، ج ۱۶، کتاب امر به معروف، باب ۲۵، حدیث ۱
- ۴۷- المكاسب المحرمه، ج ۲: ۱۴۸
- ۴۸- الرسائل، ج ۲: ۱۷۸
- ۴۹- همان: ۱۷۷
- ۵۰- القواعد الفقیه، ج ۵: ۶۸-۶۷
- ۵۱- وسائل الشیعه، ج ۱۶، کتاب امر به معروف، باب ۳۱، حدیث ۱
- ۵۲- همان، حدیث ۲
- ۵۳- بقره: ۱۹۳

- ۵۴ - وسائل الشیعه، ج ۲۰، ابواب ما یحرم بالرضاع، باب ۵، حدیث ۲
- ۵۵ - المکاسب المحرمه، ج ۲: ۱۵۳-۱۵۱
- ۵۶ - رسائل فقهیه: ۹۶
- ۵۷ - همان: همان
- ۵۸ - الرسائل، ج ۲: ۱۸۶
- ۵۹ - تحریر الوسیله، ج ۴۰۹: ۲
- ۶۰ - العروه الوثقی، کتاب الحج، ج ۲: ۵۵۳
- ۶۱ - همان: حاشیه، مساله ۴
- ۶۲ - تحریر الوسیله، ج ۲، کتاب الحج: ۴۴۱
- ۶۳ - وسائل الشیعه، ج ۱۶، کتاب امر به معروف، باب ۲۵، حدیث ۲
- ۶۴ - الرسائل، ج ۲: ۱۹۰
- ۶۵ - وسائل الشیعه، ج ۱۶، کتاب امر به معروف، باب ۲۵، حدیث ۶
- ۶۶ - الرسائل، ج ۲: ۱۹۲-۱۹۱
- ۶۷ - وسائل الشیعه، ج ۱۶، کتاب امر به معروف، باب ۲۶، حدیث ۲
- ۶۸ - همان، ج ۸، صلاه الجماعه، باب ۵، حدیث ۱
- ۶۹ - رسائل فقهیه: ۹۹
- ۷۰ - وسائل الشیعه، ج ۱۶، کتاب امر به معروف، باب ۲۵، حدیث ۲
- ۷۱ - همان، حدیث ۶
- ۷۲ - الرسائل، ج ۲: ۲۰۸ و ۲۰۹
- ۷۳ - همان، ج ۲: ۲۰۱-۲۰۳
- ۷۴ - مناسک حج: ۵۵۵، مساله ۱۳۲۹
- ۷۵ - همان، مساله ۱۳۳۰
- ۷۶ - همان، مساله ۱۳۳۳